

خاطره

روتیل، شکارچی تاریکی!

گپی صمیمانه با سرهنگ سلطانی، معاون بازنشسته پلیس آگاهی تهران سال ۱۳۵۵، پسری جوان با دنیایی آرزو و علاقه وارد دانشکده پلیس تهران شد. می‌خواست خدمت کند و از شادی مردم لذت ببرد. می‌دانست راه سختی پیش رویش است، می‌خواست بهمان‌و ماند.

سرهنگ سلطانی، پس از ۳۱ سال خدمت تخصصی بازنشسته شده و هنوز سرزنده و خندان است.

در کودکی و نوجوانی چه آرزوی شغلی داشتید؟

من طرفدار نظم بودم و پلیس را الگوی انضباط می‌دانم با همین انگیزه وارد دانشگاه پلیس و پس از دانش آموختگی با درجه‌ستوان دومی وارد اداره آگاهی شدم.

چرا آگاهی را انتخاب کردید؟

من بر مبنای امتیاز بالایی که داشتم، اداره آگاهی را انتخاب کردم.

در آن زمان از دواج کرده بودید؟

خیر، سال ۵۹ بود که پای سفره عقد نشستم.

همسر تان مشکلی با پلیس بودن شما نداشت؟

به هر شکلی بود به تفاهم رسیدیم و هیچ وقت هم پشیمان نشد.

در زمان پلیس بودن کلاً چند ساعت در خانه بودید؟

شاید ۱۰ ساعت که ۶ ساعت می‌خوابیدم و ۴ ساعت باقی‌مانده را نزد خانواده‌ام بودم.

از سال ۸۷ من دو سال در کردستان بودم و ۲۸ سال دیگر را در تهران!

خاطره‌ای از کار تان در پلیس؟

زندگی یک پلیس پر از خاطره است، قتلی در کردستان رخ داد و در آن زمان آگاهی تهران زحمات زیادی را برای پرونده کشیده بود، صرفاً به استناد خواسته بستگان مقتول و به لحاظ این که آخرین خبر از مقتول در کردستان بود، پذیرفتم آن را پیگیری کنم. یک‌ماه کار اطلاعاتی کردیم، تا این که متهم را در سلیمانیه عراق ردیابی و در مرز او را دستگیر کردیم. مشخص شد مقتول به‌خاطر ۱۰ میلیون تومان پول در آن زمان به قتل رسیده و جسدش پس از تکه‌تکه شدن در چاه‌عمیقی دفن شده است.

از خاطرات تلخ باید اقدامات شکارچی تاریکی (رتیل)، نام ببرم که دانش‌آموزان راقربانی نقشه‌شیطانی خودمی کرد و خدا را شکر پلیس توانست او را دستگیر کند.

از ورزش بگویید، کدام را دوست دارید؟

من به کشتی خیلی علاقه‌دارم، از بسکتبال و والیبال خوشم می‌آید و عاشق فوتبال هستم خودم نیز پا به توپ بوده‌ام.

چهرنگی هستید؟

رنگ برتر، شک نکنید در فوتبال فقط رنگ قرمز.

چه غذاهایی را بیشتر دوست دارید؟

قیمه دادم‌جان و آبگوشت.

دست پخت مادر یا همسر؟!

سؤال در دسر سازی است. همسر در آشپزی ید طولایی دارد، هیچ‌کس به خوبی او نمی‌تواند غذا بپزد. مادرم قرمه سبزی‌های خوشمزه‌ای می‌پزد و هر وقت می‌خواهم به خانه‌شان بروم دوست دارم قرمه‌سبزی پخته باشد.

چه فیلم‌هایی را بیشتر می‌پسندید؟

فیلم‌های تاریخی و پلیسی. متأسفانه در ایران، در حالی که وظیفه داریم خیلی از فیلم‌های تاریخی را درباره گذشتگان خود و تمدن منحصر به‌فرمان بسازیم، نساخته‌ایم.

شما از مرگ می‌ترسید؟

کسی نیست از مرگ نترسد اما میزان ترس پلیس از مرگ کمتر از دیگران است.

به نظر شما مرگ هر کسی بیشتر به ضرر خودش است یا خانواده‌اش؟

به ضرر هیچ‌کدام، اگر کسی بمیرد، دیگر نگرانی ندارد، دستش از این دنیا کوتاه است، برای خانواده‌اش نیز، خدا بزرگ است.

چه منظره‌ای را بیشتر دوست دارید؟

چون من در شب یلدا و به گفته خانواده‌ام در یک شب برفی سنگین به دنیا آمده‌ام، صحنه‌های برفی را بسیار دوست دارم، زمنا بارش و پوشش طبیعت از برف.

■ **بازنشسته‌شده‌ای؟** **چهره‌حیای دارید؟** پرواض است، همه روزی باید بازنشسته شوند. برای کارم و دوستانم دل‌تنگ می‌شوم اما گریزی از این نیست. نیروهای جایگزین با توجه به جوانی و نشاط از عهده کار بارآمده‌اند، امیدوارم ۳۱ سال خدمت من در پلیس برای مردم و ذخیره آخرتم، تأثیر گذار بوده باشد.

مرد کینه جو وقتی از سوی همسرش ضربه عاطفی خورد، به منظور انتقام گیری دسیسه شومی را برای زن و دختران تهرانی طراحی کرد.

روز ۱۱ مهر امسال، زن جوانی با حضور در کلانتری ۱۰۶ نامجو از گرفتار شدن در دام فریبکاران یک مرد ۵۴ ساله خبر داد و با توجه به حساسیت پرونده تیمی از ماموران پایگاه سوم پلیس آگاهی تهران برای دستگیری متهم وارد عمل شدند.

زن جوان در تحقیقات پلیسی ادعا کرد که ساعت ۱۴ روز دهم مهر قصد رفتن به خانه را داشتم که سوار بر خودروی پژو ۴۰۵ شدم و در مسیر راننده که چرب زبان بود با نشان دادن چند شمش طلا گفت که می‌تواند یکی از آن‌ها را با طلاهای من جابه‌جا کند. به رفتار ش مشکوک شدم و پیشنهادش را رد کردم.

زن جوان افزود: پس از دقایقی که به حرف‌های راننده بی‌توجه بودم ناگهان مرد عصبانی‌یک چاقو به سمتم گرفتم و با تهدید طلاهایم را به ارزش ۱۰ میلیون تومان سرقت کرد، اما موفق شدم شماره پلاک خودرویش را یادداشت کنم. بدین ترتیب، با به دست آمدن نخستین سرخ، تحقیقات پلیسی آغاز شد و در گام نخست صاحب خودرو که مرد جوانی بود، بازداشت شد و ادعا کرد خودرویش را برای فروش در اختیار یکی از بستگانش به نام سعید ۵۴ ساله قرار داده است.

همین کافی بود تا ماموران با شناسایی خانه سعید در یک عملیات غافلگیرانه متهم را که قصد خارج شدن از خانه‌اش را داشت دستگیر کنند و کارآگاهان در ادامه تجسس‌ها پی بردند که این مرد در سنارویی دیگری پس از طرح دوستی با زنان و جلب اعتمادشان از آن‌ها برای خرید شمش طلا پول‌های میلیونی گرفته اما این شمش‌ها همگی تقلبی و دکوری بوده است.

انتقام‌گیری از زنان

سعید ۵۴ ساله که در زندگی‌اش یک بار به دلیل کلاهبرداری شریکش به زندان رفته ادعا می‌کند، با ضربه‌ای که همسر به‌من زد تصمیم به انتقام‌گیری از زنان گرفتم.

شغل؟

قبلاً در کار طلا و جواهرات بودم که شریکم کلاهبرداری کرد و من ماندم با کلی طلبکار و به زندان رفتم.

الان به چه جرمی دستگیر شده‌ای؟

کلاهبرداری.

شیوه و شگرد؟

با خودروی پژو ۴۰۵ به‌طور خیلی اتفاقی و گذری مسافر کشی و فقط زنان جوان را سوار می‌کردم که پس از دو سستی با آن‌ها و جلب اعتمادشان به بهانه این که می‌توانم برایشان طلا و ارزان تهیه کنم پول می‌گرفتم و سپس ناپدید می‌شدم. در دو مورد شمش تقلبی در اختیارشان قرار دادم.

چطور به تو اعتماد می‌کردند؟

حدود یک ماه وقت می‌گذشت. با سؤزه‌هایم به رستوران و تفریح می‌رفتم و ادعای کردم در زمینه طلا و ارز فعالیت دارم و پس از اعتمادسازی می‌گفتم که می‌توانم برای سرمایه‌گذاری کمک‌شان کنم.

چقدر پول به حسابت واریز کردند؟

یکی از آن‌ها حدود ۵۳ میلیون چک رمزدار داد یکی هم حدود ۱۸ میلیون تومان، مبالغ میلیونی زیادی به حساب‌واریز شده است.

راحت به تو اعتماد می‌کردند؟

پیشنهادم و سوسه آمیز بود و آن‌ها نیز طمع می‌کردند.

طمع؟

بله، می‌گفتم اگر ۵۰ میلیون تومان سرمایه

گذاری کنند برایشان طلا و ارز در یک زمان مناسب خریداری می‌کنم و پس از سه روز با فروش آن‌ها حدود ۴۰ میلیون تومان سود می‌کنند، سودی که اگر این سرمایه‌را در بانک هم بگذارند تا ۱۰ سال بعد نیز نمی‌توانند به دست بیاورند، به همین دلیل همه آن‌هایی که وسوسه می‌شدند و طمع می‌کردند، در دام‌من گرفتار می‌شدند.

این شیوه و شگرد را از کجا یاد گرفتی؟

از یک فیلم که در شبکه‌های خارجی نشان می‌داد، یاد گرفتم.

برای پول این کار را می‌کردی؟

نه، فقط برای انتقام گیری.

از چه کسی؟

از زنان.

چرا؟

سال ۹۰ بود که شریکم همه طلاها و پول‌هایم را بالا کشید و ناپدید شد و چون چک‌های زیادی دست مردم داشتم و همه‌من را می‌شناختند به ناچار به زندان رفتم، با توجه به این که چک‌ها در پرونده‌های جداگانه رسیدگی می‌شد به ۱۳ سال حبس محکوم می‌شدم اما این مسیر اولیه پرونده بود و چک بلا محل در مجموع دو سال زندان دارد که پس از یکی شدن پرونده‌ها قاضی بر اینم نزدیک به دو سال زندان برید. داخل زندان بودم که یک وکیل به زندان آمد، فکر کردم وکیل شاکیان پرونده‌ام است اما ادعا کرد که از طرف همسرم آمده است و او طلاق می‌خواهد. باور نمی‌کردم اما بعد از چندروز دوباره وکیل همسر به زندان آمد و درخواست طلاق را داد. خیلی بر اینم سخت بود. در زندان همه می‌گفتند، این کار نامردی است و برای بردن که این مرد در سنارویی دیگری پس از طرح دوستی با زنان و جلب اعتمادشان از آن‌ها برای خرید شمش طلا پول‌های میلیونی گرفته اما این شمش‌ها همگی تقلبی و دکوری بوده است.

یعنی قصد جدایی نداشتی؟

اگر صبری می‌کرد از آن‌می‌شدم و بعد درخواست طلاق می‌داد به خدا آن قدر ضربه نمی‌خوردم و با درخواست طلاقش نیز موافقت می‌کردم ولی این که در زندان بودم و این درخواست را رد کرد برای من سخت بود، چون قبل از این اتفاقات زندگی خوبی برای زن و بچه‌هایم فراهم کرده بودم.

وضعیت مالی خوبی داشتی؟

بله، یک آپارتمان و خودروی گران‌قیمت داشتم و همه شرایط برای زندگی همسر‌ام خوب بود.

بعد از آزادی تلاش کردی همسرت دوباره به‌زندگی باز گردی؟

به نتیجه‌ای نرسید.

بعد از آزادی چه کردی؟

شش‌ماه به دنبال کار گشتم، در بازار طلا فروشی به‌طور غیرمستقیم هم برای من کار نبود و کسی اعتماد نداشت، به صنف دیگری رفتم که آن‌ها هم به‌خاطر سابقه دار بودنم حمایتم نکردند تا این که در تاکسی اینترنتی مشغول کار شدم و درآمد خوبی داشتم اما بعد از دو ماه حسابم بسته شد و چون سوءپیشینه‌ام را گرفته بودند، دیگر با من همکاری نکردند و این در حالی بود که من زورگیری یا سرقت نکرده بودم و سابقه‌ام مالی بود. مدتی هم به رستوران‌ها رفتم و ضایعات قوطی نوشابه‌ها را می‌خریدم و در کار فروش ضایعات مشغول شدم که شهرداری جلوی راهم را گرفت.

یعنی به خاطر پول دست به این کار زدی؟

نه، ۱۰۰ درصد فقط به‌خاطر انتقام گیری دست به این کار زدم. من نیازی به پول نداشتم، در خانه مادر زندگی می‌کنم و با حقوق بازنشستگی پدرم زندگی می‌کردیم و برادرم که وضعیت مالی خوبی دارد نیز به مادرم کمک می‌کرد. در گذشته وضعیت مالی خوبی داشتم و هیچ عقه‌ای برای خوش گذرانی و زندگی



جنوب تهران بر دو بدون توجه به التماس‌هایم مر از آزاداد.

دلپره در خانه شیطانی

زن نطافتچی که از به‌خاطر آوردن صحنه‌های دلپره آور در دخمه شیطانی مر پژو سوار به گریه افتاده بود، ادامه داد: من در خانه مرد جوان را ره فراری نداشتم. به همین دلیل

راحت ندارم که بخوام به‌خاطر پول دست به این کار خلاف بزنم.

ارزشش را داشت؟

من فقط از ضربه‌ای که به زنان می‌زدم لذت می‌بردم، ارزش مالی نداشت اما ارزش روحی داشت و حالم را خوب می‌کرد.

فکر می‌کردی دستگیر شوی؟

بله، به دستگیر شدن و مصاحبه کردن یا شما فکر می‌کردم ولی هیچ چیز جز انتقام گیری بر اینم مهم نبود.

چرا بعد از اجرای نقشه‌ات پول را به حساب طعمه‌هایت باز نمی‌گرداندی؟

من با آن‌ها فقط دوست بودم و هیچ آدرسی از خانه‌آن‌ها نداشتم و سیم کارت‌م را نیز بعد از کلاهبرداری از بین می‌بردم و دیگر دسترسی به آن‌ها نداشتم.

می‌توانی پول را به شاکیان پرونده‌ات باز گردانی؟

بخشی از پول در حسابم است و بقیه آن‌را هم برادر و عمومیم می‌توانند تهیه کنند و رضایت بگیرند.

چند سال قبل از دواج کردی؟

سال ۱۷۰ از دواج کردم.

با انتقام گیری به آرامش رسیدی؟

وقتی دستبند روی منم خورد به آرامش رسیدم.

به نظرت به خودت لطمه نزدی؟

ایرادی ندارد، گاهی اوقات باید به خودت لطمه بزنی تا لطمه‌ای که در گذشته خوردی از بین برود!

تحلیل کارشناس

انتقام جویی از زنان برای رسیدن به آرامشی کاذب

دکتر مصطفی اقلیما آسیب‌شناس اجتماعی و استاد دانشگاه در اغلب خانواده‌هایی که مردان به‌خاطر بد‌هی‌ی‌هاهر جرم دیگری به زندان می‌روند وقتی در حبس هستند، همسران‌شان به دلیل فشارهای مالی چاره‌ای جز طلاق و جدایی ندارند و اکثر این مردان اسیر در حبس وقتی از زندان آزاد می‌شوند و به جامعه باز می‌گردند به دلیل فروپاشی کانون خانواده هیچ امید و آینده‌ای را برای خود ترسیم نمی‌کنند و چون انگ مجرم و زندانی بر پیشانی آن‌ها خورده است، برای خود در جامعه شغل آبرومندی را تصور نمی‌کنند و گاهی اوقات همین شرایط بحرانی سبب می‌شود به دیگر جرایم یا خیانت‌های دیگر روی بیاورند چون کانون خانوادگی ندارند که عامل ایجاد انگیزه و ترقی‌شان شود و به سادگی برای دور شدن از گذشته‌ای که داشتند مر تب‌رفتارهای غیر اخلاقی می‌شوند.

زنان در خانواده‌وقتی از دواج می‌کنند و تشکیل خانواده می‌دهند به همسر و فرزندان خود وابستگی بیشتری دارند در حالی که این حالت در مردان کمتر دیده می‌شود. مردانی که بعد از آزادی با

چرا از همسرت انتقام نگرفتی؟

چون نمی‌خواستم به زندگی فرزندام آسیب برسد.

انتقام گیری و لطمه‌زدن به دیگران درست است؟

نه، ولی در موقعیتی قرار گرفتم که راه دیگری نداشتم. یک فیلم بود که در آن به قاتل گفتند چرا آدم کشی، گفت چون در موقعیتی که قرار گرفتم و دست به این کار زدم، اگر هر کس دیگری در آن موقعیت قرار می‌گرفت دست به قتل می‌زد. من هم در موقعیت قرار گرفتم.

چرا پیش‌روان شناس نرفتی؟

فکر می‌کردم سالم هستم ولی مغز سالمی ندارم و تازه فهمیده‌ام مشکل دارم.

«سعید در این صحنه دست روی صورتش گذاشت و شروع به گریه کرد و اشک‌روی گونه‌هایش جاری شد و خواست دقایقی ساکت باشد.

چرا گریه؟

به‌خاطر گذشته و زندگی که داشتم و حالا دیگر هیچ چیز بر اینم نمانده است.

چه آرزویی داری؟

آرزو داشتم به زندان بروم. باور نمی‌کنید در دادسرا متهمان التماس می‌کنند که با قرار

وثیقه آزاد شوند ولی من التماس می‌کنم که مرا به زندان بفرستند.

چرا زندان؟

چون در آن ج‌آدم‌ها در یک سطح هستند اما بیرون از زندان همه نامردی می‌کنند، چه از نظر مالی چه از نظر احساسات هیچ‌کسی به



خانواده‌ای از هم پاشیده رو به‌رو می‌شوند، به دلیل کمبودها و احساس حقارت دست به رفتارهایی می‌زنند تا انتقام خود را از همسرشان به‌عنوان یک زن بگیرند.

وقتی یک زن در شرایط سخت و دشوار مانند حبس و زندان طلاق می‌گیرد، کینه و عقده حقارت را در وجود همسر خود رشد می‌دهد و این قبیل مردان برای انتقام جویی جذب زنانی می‌شوند تا با سوءاستفاده از آن‌ها انتقام رفتارهای همسرشان را بگیرند. البته باید گفت در این بین مردانی نیز هستند که شخصیت زن ستیزی دارند و چون قبح مردانه‌شان شکسته شده برای بازیابی روحیه از زنان دیگر انتقام می‌گیرند. این مردان اولویت‌های‌شان در زندگی تغییر می‌کند و وقتی خود را در جایگاه و مقام یک مجرم می‌بینند، خود را در زندگی بازنده تلقی می‌کنند و به جای تلاش برای ساختن یک زندگی جدید تمام ظرفیت‌های خود را برای انتقام جویی از زنان دیگر به کار می‌گیرند و اغلب‌شان با بازی کردن با احساسات برخی زنان دست به سرقت و تلکه کردن اموال آن‌ها می‌زنند. این مردان حتی اگر روزگاری به ثروت هنگفت و فراوان دست پیدا کنند باز هم احساس کمبود آن‌ها را با مشکلات و آسیب‌هایی رو به‌رو می‌کند که ناشی از زخم‌هایی است که در گذشته خورده‌اند و همچنان در صد در صد انتقام جویی هستند و آتش کینه درونی‌شان هیچ‌گاه خاموش نمی‌شود.

فکر دیگری نیست و همه به دنبال پله کردن هم‌دیگر هستند.

یعنی در زندان آرامش داری؟

من دیگر چیزی برای دست‌دادن ندارم، دیوار زندان بلند اما عمرش کوتاه است و من هم آزاد می‌شوم. زندان قبرستان زنده هاست.

قبرستان زنده‌ها؟!

بله، مادر من اگر از ش بخوام فقط سه شنبه‌های می‌تواند به ملاقاتم بیاید، آن هم باید ۱۰۰ کیلومتر مسافت را طی کند که هفته‌ای یک بار یا دو هفته یک بار و سپس ماهی یک بار و کم‌کم ملاقات‌ها ز مناش طولانی‌تر می‌شود و این برای همه‌مازندانی‌ها عادی است، مثل این که وقتی یک نفر فوت می‌کند هر روز همه به سر مزارش می‌روند اما با گذشت زمان دیگر فراوش می‌شود.

از شریکت خود داری؟

به حساب امروز که چهار میلیارد تومان از من کلاهبرداری کرد و به کانادارت و دیگر از او خبری ندارم.

برنامه‌ای برای آینده داری؟

آزاد شوم به کنار مادر می‌روم و بچه‌هایم را هم که مثل همیشه می‌بینم، هیچ برنامه خاصی برای آینده ندارم.

حرف آخر؟

شاکیان نگران نباشند پول‌شان را می‌پردازم.

بنا به این گزارش، این متهم برای تحقیقات بیشتر در اختیار ماموران پایگاه سوم پلیس آگاهی تهران قرار دارد.

قصاص مرد بدبین، تاوان همسر کشی

مرد خشن که همسرش را کشته و سرش را از بدنش جدا کرده بود، با حکم قضایی به قصاص محکوم شد. رضا ۴۰ ساله، بیست و هفتم‌دی سال ۹۷، همسر ۳۲ ساله‌اش به نام آزاده را در خانه‌شان در شریف‌آبادرامین به طرز فجیعی کشت و گریخت. وی که از طریق گوشی موبایلش ردیابی شده بود، در خانه‌یکی از اقوامش در حاشیه‌تهران بازداشت شد و به قتل اعتراف کرد. وی در حالی در شعبه دوم دادگاه کیفری یک استان تهران پای میز محاکمه ایستاد که پدر و مادر همسرش برای وی حکم قصاص خواستند. وقتی رضا در جایگاه دفاع ایستاد، در تشریح ماجرا گفت: من همسرم را کشتم چون با یک مرد غریبه رابطه داشتم. آخرین بار ساعت ۱۵ از محل کارم به خانه‌امدم و هنگام ورود به خانه یک مرد غریبه را دیدم که خیلی سریع از خانه ما خارج شد. من از آزاده درباره مرد غریبه سوال کردم اما جوابم را نداد. او می‌گفت مرد غریبه را نمی‌شناسد. او همان موقع گفت دندان درد دارد و به همین دلیل از من پول گرفت و به دندان پزشکی رفت. من بعد از خروج همسرم همه‌خانه را بررسی کردم و متوجه حضور مرد غریبه در خانه‌مان شدم. وقتی آزاده از دندان پزشکی به خانه برگشت بار دیگر در باره مرد غریبه از او سوال کردم که همسرم حرف‌های عجیبی زد. او گفت هیچ علاقه‌ای به من ندارد و می‌خواهد از من جدا شود. آزاده می‌گفت قصد دارد با مرد غریبه تماس بگیرد تا دنبالش بیاید و با او زندگی تازه‌ای را شروع کند. من که از شنیدن حرف‌های همسرم عصبانی شده بودم با ضربه‌های متعدد چاقو او را کشتم و سرش را از بدنش جدا کردم. وی ادامه داد: من همان موقع فرزندان خردسال‌م را به خانه‌خواهر ناتنی‌ام بردم و فرار کردم. با پایان دفاعیات این متهم، قضات وارد شور شدند و وی را به قصاص محکوم کردند.